



# وزیری که بجرم تشیع \* \* \* به زندان رفت ! \* \* \* \* \*

چگونه شخصیت‌های شیعه کوشش می‌کردند در دستگاه حکومت ورهبری نفوذ کنند ولی دسیسه‌های بنی‌امیه، این کوشش‌ها را با شکست رو بر و ساخت.

تزیینات در مسجد الحرام و کعبه بعمل آورد (۱) و از سوی دیگر با «زنادقه» و فرقه‌های باطل آن‌روز؛ و مخصوصاً بافتنه «مقنع» به شدت مبارزه نمود و بقایای پیروان «مزدک» و «مانی» را که با ظهور مقنع (۲) جان تازه‌ای گرفته بودند، به سختی سرکوب کرد (۳).

«مهدی عباسی» پیش از پدرش «منصور»؛ تظاهر به پیروی از تعالیم اسلام می‌کرد و می‌خواست در افکار عمومی به صورت خلیفه پیامبر جلوه‌گر شود. به همین جهت از یکسو به توسعه و تعمیر مسجد الحرام و مسجد پیامبر (ص) اقدام کرد و «کعبه» را با پرده‌های گرانیقیمت پوشانید و یک سلسله نو سازها و

۱- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۳۳-۳۴

۲- مقنع که اسم اصلی وی «هانشم بن حکم» بود، مردی کوتاه قد و زشت رو بود منظر بود؛ از این رو همیشه يك نقاب طلائی به چهره خود می‌زد و به همین جهت «مقنع» یعنی نقابدار معروف شده بود. او ادعای خدائی می‌کرد و می‌گفت: خدا در هر زمان در بدن یکی از بندگان برگزیده خود حلول می‌کند، و اکنون نیز در جسم من حلول کرده است! مقنع تلقی از عقاید مزدک و مانی را که هر دو طرفدار یک نوع آزادی افراطی و شکستن قیود و مقررات اجتماعی و زناشویی و تجویز محرمات بودند، بصورت آئینی در آورده و در منطقه خراسان عده زیادی را دور خود جمع کرد ظهوری در منطقه خراسان و همچنین تجدید فعالیت پیروان مانی و مزدک، هرج و مرج زیادی در آن سامان بوجود آورده و نظام اجتماعی را برهم زده بود.

۳- مختصر تاریخ العرب ص ۲۱۴- الفخری ص ۱۸۰

آغاز نمود.

فرزندان داود که همه افرادی دانشمند و اهل فضل بودند؛ بواسطهٔ سوابق پدر؛ اذستگاه بنی-عباس مطرود شدند و به فرقهٔ «زیدیه» (پروان و طرفداران زید بن علی بن الحسین (ع)) گرایش پیدا کردند.

گرچه نهضت زید (در زمان هشام بن عبدالملک) با شکست روبرو گردید ولی در پرتو نهضت او، شالوده یک سازمان دائمی پی ریزی شد که پیوسته آمادهٔ همکاری با هر اقدام برضد حکومت‌های جائرانه بنی-امیه و بنی عباس بود. این سازمان را پروان فرقهٔ مزبور تشکیل می‌دادند که معتقد بودند امام و پیشوای واجب الطاعة کسی است که با شمشیر قیام کرده، در برابر ستمگران از حریم دین؛ دفاع کند بهمین جهت این عده پیوسته در صدد نهضت برضد حکومت‌های اموی بودند.

بنابراین، گرایش یعقوب به فرقه نامبرده، نشان دهندهٔ شهادت پرشور او است. او در اثر همین روحیه پرشور با چند تن از برادران خود در جریان قیام و نهضت «ابراهیم بن عبدالله بن الحسن» با او همکاری کرد و پس از کشته شدن ابراهیم، همراه عده‌ای دستگیر و زندانی شد و تا آخر خلافت منصور در زندان بسر می‌برد و پس از مرگ منصور؛ مهدی او را همراهانش آزاد ساخت.

این بار یعقوب کوششهای خود را - نه بصورت قیام بلکه سدرجهت نفوذ در دستگاه حکومت و قبضه

ولی - چنانکه در بحث گذشته اشاره کردیم - علی رغم این ظاهر سازیها، با هرگونه گرایش بسوی تشیع و خاندان علوی که جلوه‌گاه واقعی اسلام و نمونهٔ کامل رهبری الهی بودند. به شدت مبارزه می‌کرد. او با بزرگان شیعه و رهبران هاشمی سخت مخالفت می‌کرد و از هرگونه اعمال فشار، نسبت به آنان فروگذار نمی‌نمود.

یکی از نمونه‌های روشن دشمنی مهدی با گرایش بسوی تشیع، برکنار کردن «یعقوب بن داود» از پست وزارت و زندانی ساختن وی می‌باشد.

«یعقوب» (وزیر مهدی) مردی با ایمان؛ پاک سرشت نیکوکار، بخشنده و با فضیلت بود (۱) او یکی از چهره‌های متمایل به تشیع به شمار می‌رفت (۲) و سابقه درخشانی در مجاهدات اسلامی و همکاری نزدیک با رهبران هاشمی داشت، از این نظر، رسیدن او به پست وزارت؛ در واقع جلوه‌ای از کوششهای شیعیان، جهت نفوذ در دستگاه رهبری حکومت وقت بشمار می‌رفت.

### مبارزات یعقوب:

«داود» پدر یعقوب منشی «نصر بن سیار» (استاندار هشام بن عبدالملک در منطقهٔ خراسان) و برادران وی بود و پس از نصر بن سیار، به «یحیی بن زید» (که در زمان ولید بن یزید قیام کرد و پس از مبارزاتی بشهادت رسید) پیوست و پس از کشته شدن یحیی؛ هنگامی که «ابو مسلم خراسانی» به خونخواهی یحیی قیام کرد؛ با او مسلم همکاری

۱- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۱۳۸

۲- الفخری ص ۱۸۴

صد هزار درهم پول تقدبه تو بخشیدم یعقوب تشکر کرد.

آنگاه مهدی گفت: ولی درازای اینها نباید مأموریتی را که امروزه تو واگذار می کنم، اجرا کنی. سپس يك نفر علوی را نشان داد و گفت: باید فکر مرا از طرف این مرد راحت سازی! زیرا می ترسم برضد من قیام کند! یعقوب وعده داد این مأموریت را انجام دهد.

بلافاصله تمام فروشها و لوازمی که در باغ بود، به خانه وی منتقل شد، کنیز هم به خانه او قدم گذاشت و بدستور او پشت پرده در اطاق مجاور قرار گرفت.

آنگاه یعقوب سؤالاتی از مرد علوی کرد و متوجه شد وی مرد بسیار خردمند و با فضیلتی است. مرد علوی گفت: دست به خون من آلوده نکن، من یکی از فرزندان علی بن ابی طالب هستم و هیچ جرمی جز انتساب به علی (ع) ندارم!

یعقوب تمام اموالی را که خلیفه به او بخشیده بود، به مرد علوی داد و او را آزاد کرد و گفت: هر چه زودتر خود را به محل امنی برسان و جان خود را نجات بده. مرد علوی که از مرگ نجات یافته بود، فوق العاده خوشحال شد و رفت...

کنیز که در واقع جاسوس مهدی بود و از پشت پرده تمام گفتگوهای آنان را می شنید؛ بیدرنگ جریان را به خلیفه گزارش داد! مهدی فوراً عده ای از مأموران را دنبال مرد علوی فرستاد؛ طوولی نکشید او را دستگیر کرده آوردند و در اطاقی در قصر

کردن پنهانی قدرت ادامه داد و سرانجام به پست وزارت رسید.

یعقوب که تا دیروز دزدان منصور بسر می برد، بتدریج چنان موقبت خود را استوار ساخت که مورد اطمینان کامل مهدی واقع شد و وی ضمن يك اعلامیه رسمی او را پسر خود اعلام کرد (۱) در حال یعقوب امور کشور را قبضه نمود و طرفداران زید را که مردمی یرشور و دلیبر بودند؛ گرد آورد و پستهای مهمی را در سراسر کشور به آنها واگذار نمود.

بنی امیه که با توجه به سوابق یعقوب، از نفوذ و اقتدار او بو حشت افتاده بودند، شروع به سمپاشی برضد وی کردند و بوسایلی به تحریک مهدی برضد او پرداختند. (۲)

کم کم سعایت های بنی امیه کار خود را کرد و خلیفه را بدین ساخت؛ مهدی تصمیم گرفت او را آزمایش کند و همین آزمایش بود که بقیمت سقوط یعقوب از قدرت؛ و زندانی شدن وی تمام شد...

### دژ استواری که سقوط کرد

جریان از این قرار بود که روزی مهدی با نقشه قبلی، یعقوب را احضار نمود؛ وقتی وی حاضر شد دید خلیفه در میان باغ بسیار با صفا و سرسبز و خرم نشسته و فرشهای رنگارنگ و گرانبهای گسترده شده و کنیز بسیار زیبایی نیز کنار وی نشسته است.

خلیفه نظر یعقوب را درباره آن بزم اشرافی پرسید؛ یعقوب گفت: بسیار عالی است. خلیفه گفت: همه اینها را به اضافه این کنیز و

نمی‌شد ولی فعالیت‌های آن حضرت را کنترل می‌کرد لکن هر قدر آوازه عظمت علمی و معنوی امام کاظم (ع) در جامعه‌نشین افکن می‌شد؛ بروحشت واضطراب مهدی افزوده می‌گشت. او که در اثر محبوبیت عمیق حضرت امام موسی بن جعفر (ع) در جامعه اسلامی، حکومت خود را در خطر می‌دید، دستور بازداشت امام (ع) را صادر کرد و به والی مدینه دستور داد آن حضرت را به بغداد روانه کند؛ امام با این ترتیب مدینه را بسوی بغداد ترک گفت. پیشوای هفتم شیعه مدت کوتاهی در زندان بغداد بود ولی طولی نکشید که مهدی روی پاره‌ای از ملاحظات سیاسی یا طبق اظهار خود بواسطه خوابی که دیده بود امام را آزاد ساخت و با مراجعت امام (ع) به مدینه موافقت کرد. (۲)

خلیفه جای دادند. آنگاه مهدی؛ یعقوب را احضار کرد و از وی پرسید: مراد علوی چه شد؟  
یعقوب پاسخ داد: کسار او تمام شد، او دیگر زنده نیست!

مهدی که از این جریان سخت خشمگین شده بود، دستور بازداشت یعقوب را صادر کرد و او را به زندان افکند اوی تا زمان خلافت هارون الرشید در زندان معروف «مطبوق» که در واقع «باستیل» عباسیان بشمار می‌رفت، بسر می‌برد! (۱)

سقوط یعقوب؛ شکست تلخی برای نیروهای طرفدار اهل بیت (ع) بشمار می‌رفت زیرا از یکسو قدرت و نفوذ وی دژ استواری در راه تحقق آرمان‌های آنان محسوب می‌شد، و از سوی دیگر مهدی که خطر را احساس کرده بود؛ در ارزیابی خود در مورد این نیروهای اصیل تجدید نظر کرد.

امام هفتم (ع) در بغداد

مهدی عباسی در آغاز خلافت او متعرض امام هفتم

## سپاسگزاری

کسیکه سپاس مخلوق را در برابر کار نیکش نگوید از عهده سپاس خالق بر نیاید  
(حضرت محمد ص)

۱- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۶۷- الفخری ص ۱۸۵

۲- بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۴۸- وفيات الاعیان ج ۴ ص ۳۹۳ چاپ جدید - ابن اثیر می‌نویسد:

مهدی انگیزه آزاد ساختن امام (ع) را رعایت حقوق خویشاوندی با آذر، حذرت معرفی می‌کرد! (کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۷۲)